

زین: از این

خام: بیهوده، نسنجیده

تجارت: بازرگانی، داد و ستد، معامله

باز آمد: برگشت

شادکام: خوشحال

غلام: خدمتکار مرد

کنیز: خدمتکار زن

نشان: علامت، نشانه

بازگو: بیان کردن، دوباره گفتن

خواجه: بازرگان، تاجر

گفته‌ی خود پشیمان شد؛ با خودش گفت:

این، چرا کردم؟ چرا دادم پیام؟ سوختم بیچاره را زین گفتِ خام!

او وقتی تجارتش را در هندوستان تمام کرد به سوی سرزمین خود به راه افتاد و به خانه‌ی خویش بازگشت.

کرد بازرگان تجارت را تمام باز آمد سوی منزل، شادکام

هر غلامی را بیاورد ارمغان هر کنیزک را ببخشید او نشان

گفت طوطی: «ارمغان بنده کو؟ آنچه گفتی و آنچه دیدی، بازگو!»

بازرگان، سکوت کرد؛ نمی‌دانست چگونه، موضوع مردن آن طوطی را به او بگوید.

طوطی که او را ساکت دید، پرسید: « ای خواجه، چه شده؟ به من بگو. »

بازرگان با شرمندگی، سرش را بلند کرد و...

پاسخ صفحه به صفحه درس فارسی پایه چهارم؛ طراح: سمیرا ابوالقاسمی

این چه کاری بود کردم، چرا این پیغام را دادم

بازرگان تجارت را به پایان رساند

با این سخن بیهوده و ناپخته باعث مرگ آن بیچاره شدم

خوشحال به سوی منزل بازگشت

به هر خدمتکاری و نوکری یک سوغاتی داد

طوطی گفت پس سوغاتی من کو

به هر خدمتکاری هدیه‌ای بخشید

هر چی گفتی و دیدی را برایم تعریف کن